

اسلام و جاهليت

بیانیه از:

استاد سید ابوالاعلیٰ مودودی

ترجمه از:

عبیدالله اسد

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده‌دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۳	اسلام و جاهلیت.....
۳	ارتباط بین قضاوت و طرز عمل.....
۵	مسائل اساسی زندگی.....
۵	نظر و قضاوت انسانی پیرامون زندگی.....
۶	اساس روش‌های انفرادی و اجتماعی یکسانند.....
۷	حل مختلف مسائل زندگی.....
۸	حل نخست - جاهلیت محض.....
۱۰	روش مبنی بر مشاهده ویژه حسی.....
۱۱	خصوصیات جامعه ناشی ازین روش.....
۱۳	حل دوم.....
۱۳	۱- شرک:.....
۱۴	ویژگی‌های طرز عمل مشرکانه.....
۱۴	زندگی مملو از اوهام.....
۱۴	سلسله لایتناهی آداب و رسوم.....
۱۵	ابله فریبی.....
۱۵	زندگی ضلالت‌بار.....
۱۶	۲- رهبانیت:.....
۱۶	آثار رهبانیت.....

- ۱۶.....انفرادیت به جای اجتماعیت
- ۱۷.....اشخاص نیک در گوشه خلوت
- ۱۷.....لقمه چربی برای هر ظالم
- ۱۷.....نبرد با فطرت انسانی
- ۱۸-۳.....همه اوست
- ۱۹.....حل سوم: اسلام
- ۲۱.....نظریه پیامبران در باره کاینات و انسان
- ۲۱.....حاکمیت خداوند
- ۲۱.....محکومیت انسان
- ۲۲.....حدود عمل
- ۲۳.....دنیا آزمون گاهیست
- ۲۵.....انتقاد در نظریه اسلامی
- ۲۵.....نظریه علمی
- ۲۷.....نظریه قابل عمل
- ۲۷.....نتایج نظریه اسلامی
- ۲۷.....در زندگی انفرادی
- ۲۸.....در زندگی اجتماعی
- ۲۹.....حاکمیت خداوند

اسلام و جاهلیت

ارتباط بین قضاوت و طرز عمل

بشر با هیچ یکی از پدیده‌هایی که در جهان با آن برخورد می‌نماید، ارتباط نمی‌گیرد مگر هنگامی که ماهیت و کیفیت آن را درک کند و در مورد ارتباطش با آن پدیده‌ها قضاوت کند، گذشته از آن که این قضاوت به جای خود درست باشد یا خطا، اما ناگزیر باید در امور محوله به نحوی از انحا قضاوت کند. تا هنگامی که این قضاوت و این بازرسی انجام یافته باشد، در مورد طرز عمل و طرز برخورد به آن پدیده نمی‌تواند تصمیم بگیرد، این تجربه‌ای است که شب و روز با آن برمی‌خورید، شما وقتی که با کسی برخورد می‌کنید می‌باید بدانید که او کیست، دارای چه صفات، چه درجه و چه حیثیتی است؟ و مرا با او چه ارتباطیست؟ بدون طی این مراحل نمی‌توان تصمیم گرفت که با وی چه روشی را در پیش باید گرفت، اگر معلومات و آگاهی کافی در این زمینه نباشد لاجرم بنا بر قرایی در امور مربوطه قضاوتی قیاسی انجام باید داد و تصمیمی را که در این زمینه اتخاذ می‌کنید، نیز براساس همین قضاوت قیاسی صورت می‌گیرد، آنچه را که می‌خورید، این عمل را برین اساس انجام می‌دهید که مواد مصرف‌شده در علم و قیاس شما، ضرورت غذایی‌تان را تکافو می‌کند، آنچه را بدور می‌افکنید، آنچه را استعمال می‌کنید، از آنچه حفاظت و حراست به عمل می‌آرید، آنچه را تعظیم یا تحقیر می‌کنید، از آنچه می‌هراسید یا با آن عشق می‌ورزید، همه این اعمال شما در مقابل آن اشیاء مبنی بر قضاوتی است که شما پیرامون ذات و صفات اشیای مورد نظر دارید و در باره ارتباط خویش با آنها نیز مبنی بر همین قضاوت رفتار می‌کنید.

سپس قضاوتی که پیرامون پدیده‌ها بر آن معتقدید، صحت آن متضمن صحت روش شما و خطا و غلط‌بودن آن باعث عدم صحت روش و برخورد شما می‌گردد و مدار

صحت و عدم صحت این قضاوت همین است که آیا این قضاوت را براساس علم انجام داده‌اید یا براساس قیاس و وهم، و یا محض بر مشاهده حسی؟ مثلاً کودکی به آتش نظر می‌افکند و براساس مشاهده حسی فوراً قضاوت می‌کند که اسباب بازی‌ای زیبا و دوست‌داشتنی است و در نتیجه همین قضاوت این طرز عمل از او سر می‌زند که به خاطر برداشتن آن پارچه آتش دست دراز می‌کند، شخصی دیگر همین آتش را دیده براساس وهم و یا قیاس چنین قضاوت می‌کند که در درون آن پارچه آتشین، الوهیت است یا خود آن مظهر الوهیت، او بنابراین قضاوت فیصله می‌کند که روش او در مقابل آن چنان باید باشد که سرنیاز را در مقابلش خم کند، شخص سومی این آتش را دیده ماهیت و صفات آن را مورد پژوهش قرار می‌دهد و بر اساس علم و تحقیق چنین قضاوت می‌کند که آن وسیله‌ای است برای پختن، سوختن و حرارت و ارتباط من با آن همانند ارتباط خادم با مخدوم است، روی همین قضاوت او، آتش را نه بازیچه قرار می‌دهد و نه معبود، بلکه از آن حسب موقع در پختن، افروختن و تولید حرارت استفاده می‌کند، از جمله این روش‌های مختلف روش‌های آن کودک و آتش‌پرست، روش‌های است جاهلانه. چه این قضاوت کودک که گویا آتش تنها بازیچه‌ای است، بنا بر تجربه غلط ثابت می‌شود و همچنان قضاوت یک آتش‌پرست مبنی بر این که آتش خود اله است یا وسیله الوهیت، متکی بر بنیان علمی نمی‌باشد، بل محض قیاس و وهم اوست، برعکس نظریه استفاده‌کردن و بهره‌برداری از آتش نظری است علمی، زیرا نظر او در باره آتش بر بنیان علمی استوار است.

مسائل اساسی زندگی

نظر و قضاوت انسانی پیرامون زندگی

پس از آن که این مقدمه در ذهنتان متمرکز گردید، اکنون نظرتان را از جزئیات به کلیات گسترش دهید، انسان خود را در این جهان موجودی می‌یابد دارای یک جسم که نیروهای کثیری در آن تجمع یافته و در پیشگاهش بساط وسیع و عظیم الشان زمین و آسمان هموار گسترانیده شده و اشیای بی‌حد و شماری بر این سطح هموار جا گرفته و او توان و نیروی استفاده از این اشیا را در خود جستجو می‌کند، در دور و اطراف او تعداد کثیری از انسان‌ها، حیوانات، نباتات، جمادات و غیره وجود دارند که زندگی‌اش با همه این‌ها وابستگی دارد، آیا اکنون می‌توانید تصور کنید که او در مقابل اشیا و پدیده‌ها چه روشی را باید در پیش گیرد، بدون این که قضاوتی در باره خود، در باره کلیه موجودات و در باره ارتباط خود با همه این موجودات انجام دهد؟ آیا وی طریقی را برای زندگی‌اش می‌تواند برگزیند تا وقتی که نداند من کی‌ام؟ چه‌ام؟ مسئولم یا غیر مسئول؟ مستقل و آزادم یا ماتحت و مستعمر؟ اگر ما تحت از چه کسی و اگر جواب ده‌ام در پیشگاه کی؟ حیات دنیوی‌ام هدفی دارد یا خیر و اگر هدفی دارد، چه هدفی؟ بدین ترتیب آیا وی می‌تواند به خاطر مصرف کردن نیروهایش تجویزی را اتخاذ کند تا وقتی که به پاسخ این پرسش‌ها نبردازد که این جسم و نیروهای جسمانی ملک شخصی او هستند یا عطیه کسی دیگر؟ آیا او را بازپرس و پرسش‌کننده‌ای هست؟ و روش استعمال آن را شخص او وضع کرده یا کس دیگری؟ همچنان او در باره اشیا و پدیده‌های دور و اطراف خود طرز عملی را می‌تواند اختیار کند، بدون این که برای خود ثابت سازد که شخص او مالک این اشیاست یا شخص دیگری؟ صلاحیت‌هایش پیرامون آن محدود اند یا غیر محدود و اگر محدود اند، مقررکننده حدود آن کیست؟ به همین ترتیب آیا او شکلی از طرز روش و برخورد با بنی نوع خویش می‌تواند تعیین و مقرر کند، بدون این که قضاوتی

درین مورد انجام دهد که انسانیت یعنی چه؟ برق و امتیاز بین انسان و انسان چیست؟ و اساس دوستی و دشمنی اتفاق و اختلاف تعاون و عدم تعاون بر چه اموری استوار است؟ به همین ترتیب وی به طور مجموعی با این جهان چه روشی را می‌تواند در پیش گیرد، تا وقتی که نتیجه‌ی درین مورد به او دست ندهد که این نظام کاینات چگونه است و حیثیت و مقام من در آن چیست؟

بنا بر مطالبی که در مقدمه بیان شد، بدون تامل می‌توانیم بگوئیم که در باره همه این امور خواهی نخواهی قضاوت باید داشت ورنه هیچ روشی و هیچ تصمیمی را در این زمینه نمی‌توان اتخاذ کرد.

در حقیقت هر انسانی که در جهان بسر می‌برد، در برابر این سوالات و پرسش‌ها به طور شعوری یا غیر شعوری خواهی نخواهی قضاوتی را انجام می‌دهد و برانجام این قضاوت مکلف و ناگزیر است، چه او بدون این قضاوت هیچ گامی را نمی‌تواند بردارد، و این هم ضروری نیست تا این سوالات را مورد غور و فکر فاسقی قرار داده و به طور وضوح آن را تنقیح نموده و هر سوال و پرسش را جداگانه پاسخ دهد، هرگز پاسخ درست و متعین در برابر این پرسش‌ها در اذهان اکثر افراد خطور نمی‌کند و نه آن را بالا راده مورد بررسی قرار می‌دهند، اما با این همه هر شخص به طور اجمالی در جنبه مثبت یا منفی این سوالات لازم قضاوت می‌کند و روشی را که در زندگی باید در پیش گیرد نیز به طور لازمی مطابق همین قضاوت باید باشد.

اساس روش‌های انفرادی و اجتماعی یکسانند

این حقیقت همان طوری که در مورد اشخاص صدق می‌کند، در زمینه اجتماعی نیز صادق است چه این سوالات، پرسش‌های اساسی و بنیادی زندگی انسانیت، روی همین حقیقت برای هیچ نظامی تمدن و تهذیب و هیچ نظام اجتماعی لایحه عملی را نمی‌توان ارایه کرد مگر این که قبل از همه به پاسخ‌های متعین این پرسش‌ها پرداخت و پاسخی که تعین گشته و ارایه می‌شود، بنا بر آن نظریه‌ی از اخلاق استحکام خواهد یافت، شئون

مختلف زندگی مطابق نوعیت آن تشکیل خواهد شد و بالاخره کلیه تمدن رنگ و رخی را اختیار خواهد کرد که مقتضای این پاسخ باشد، در حقیقت تخلفی درین معامله امکان پذیر نمی باشد، خواه اگر روش شخصی باشد یا اجتماعی به هر صورت روشی را اختیار می کند که مطابق با این پاسخ باشد، حتی اگر بخواهید، رویه و روش فردی یا اجتماعی را تجزیه کنید به سادگی در خواهید یافت که در زیر بنای این رویه و روش چه پاسخی در برابر این سوالات و پرسش های زندگی مصروف فعالیت است، چه این امر کاملاً محال و امکان ناپذیر است که نوعیت رویه شخصی یا اجتماعی مغایر باشد با نوعیت پاسخ این سوالات، اختلاف بین ادعای زبانی و روش واقعی امری حتمی است اما پاسخی که برای این پرسش ها در حقیقت نفس متمکن می باشد نوعیت آن و نوعیت روش عملی هرگز مختلف و مغایر هم نمی تواند قرار گیرد.

حل مختلف مسایل زندگی

خوب، ما اکنون می خواهیم گامی به پیش برداریم، در باره این مسایل اساسی زندگی هم اکنون شما پی بردید که آدمی نمی تواند بدون تعیین حل واقعی آن گامی به جلو بردارد، کلیه این امور از نگاه اعتبار حقیقت، با غیب ارتباط دارد. هیچ جوابی از آن بر افقی نقش نیافته که انسان حین قدم نهادن در جهان آن را بخواند و هیچ جوابی از آن چنان نیز بدیهی نیست که برای انسان خود به خود هویدا گردد، روی همین علت حلی برای آن وجود ندارد که مورد اتفاق همگان واقع گردد، بلکه اختلاف بین انسان ها در باره آن همواره در جریان بوده و هست و همیشه افراد مختلف در طول زمان طرق مختلف راه حل آن را تجویز می کردند، اکنون این پرسش پیش می آید که برای حل این مسایل چه روشی را اتخاذ باید کرد، کدام صورت برای حل آن در جهان قابل اجرا قرار گرفته و حل اساسی به یکی از همه این صورت های مختلف استخراج می گردد چه نوعیتی را دارا است:

(۱) برای حل آن یک روش اینست که آدمی بر حواسش اعتماد کرده و آنچه حواسش محسوس می‌کند بنا بر آن در امور مربوطه قضاوت کند.

(۲) صورت ثانی اینست که با مشاهده حسی، وهم و قیاس را یکجا ساخته و یک نتیجه را از آن اخذ کند.

(۳) صورت سوم عبارت از اینست که پیامبرانی از جانب خداوند مکلف به دعوت به راه راست و حقیقت شده‌اند و آنها حلی برای این مسایل بیان داشته‌اند که آن را باید قبول کرد.

تا امروز در جهان برای حل این مسایل همین سه صورت تجویز گردیده‌اند و غالباً همین سه صورت امکان‌پذیر نیز می‌باشند، هر صورت آن مسایل را از طریق جداگانه حل و فصل نموده که رویه خاصی از طریق حل آن به وجود می‌آید و نظام ویژه‌ای از اخلاق و نظام خاصی از تمدن را پایه‌ریزی می‌کند که در خصوصیات اساسی خود از روش‌های ناشی از طرق دیگر متفاوت است، اکنون می‌خواهم به آگاهی شما برسانم که چه راه حلی برای این مسایل از طرق مختلف برمی‌آید و هر راه حلی چه روشی را در قبال دارد.

حل نخست - جاهلیت محض

توأم با اعتماد بر نفس هنگامی که انسان در باره این مسایل قضاوتی را انجام می‌دهد بنا بر عین فطرت این طرز فکر به این نتیجه می‌رسد که ظهور این نظام وسیع کاینات نتیجه یک تصادف ناگهانی است که مصلحت و هدفی در قبال ندارد، خود به وجود می‌آید، خود تکامل می‌یابد و خود بدون نتیجه‌یی به پایان می‌رسد، مالکی و صاحبی برای آن به نظر نمی‌رسد، پس او یا اصلاً وجود ندارد و یا اگر موجود است، ارتباطی با زندگی بشر ندارد، انسان موجودیست که شاید از روی تصادف درین دنیا پا به عرصه وجود گذشته باشد، معلوم نیست که آیا او را کسی آفریده و یا خود متولد گشته است، به هر صورت این سوال خارج از موضوع است، ما تنها این قدر می‌دانیم که او در این زمین وجود دارد، برخی از خواسته‌هاست که برای برآوردن آن طبیعت درونی به او فشار

می‌آورد، نیروها و ابزارهایی وجود دارند که برای به ثمر رسانیدن این خواسته‌ها وسیله می‌شوند و در دور و اطراف وی، ابزار و آلات نامحدودی بر روی زمین یافت می‌شوند که به وسیله آن نیروها و استعدادها را استعمل و اعمال و آمال و خواهشاتش را برآورده می‌سازد، پس مصروف نیروهای وی جز این هدف چیز دیگری نیست که وی خواهشات و ضروریات خود را به نحو شایسته‌یی به انجام رساند و هر جنبه‌ای از جهان جز خوان یغمایی برایش بیش نخواهد بود که تنها به خاطر دست‌درازی گسترانیده شده است، در بالا هیچ صاحب امری نیست که انسان در برابر او پاسخ‌گو باشد و نه منبعی از علم و سرچشمه‌یی از هدایت وجود دارد که انسان بتواند قانون زندگی‌اش را از آن استخراج کند، لهذا انسان هستی‌ایست خود مختار و بدون مسئولیت. تسوید و وضع قانون و مقررات اتخاذ تجویز برای صرف نیروهایش و تعیین طرز روش و برخورد با موجودات از وظایف و مسئولیت‌های خود اوست، اگر هدایتی برای او موجود است تنها در حیات حیوانات سرگذشت احجار و یا در تجارب تاریخ نهفته است، اگر او در مقابل کسی پاسخ‌گو پاسخ‌گو باشد یا تنها در مقابل خود است و یا هم در برابر نیروی که در خود انسان‌ها پدید آمده و بر افراد مستولی گردیده است، زندگی هرچه هست همین زندگی دنیوی است و کلیه نتایج اعمال در محدوده همین زندگی تعیین شده‌اند، پس فیصله درست بودن و خطا بودن، مفید بودن و مضر بودن قابل اخذ و قابل ترک‌کردن تنها بنا بر نتایجی صورت می‌گیرد که در جهان به ظهور می‌رسد.

این یک نظریه کامل برای حیات است که پاسخ کلیه مسایل زندگی بشری در آن بر اساس مشاهدات حسی ارایه می‌گردد و هر جزء پاسخ آن حد اقل ربطی منطقی و موافقتی و مزاجی با جزء دوم آن دارد که براساس آن انسان می‌تواند روش هموار و یکسانی را در جهان اختیار نماید بدون در نظر داشتن این که این پاسخ و روش ناشی از آن به جای خود درست باشد یا خطا. اکنون نگاهی بر آن روش بیفکنید که براساس این پاسخ انسان در جهان آن را در پیش می‌گیرد.

روش مبنی بر مشاهده ویژه حسی

نتیجه لازمی این نقطه نظر در زندگی انفرادی اینست که انسان از بدو زندگی تا دم آخر روشی خود مختار و غیر مسئول را اختیار کند. بنابراین، عقیده او خود را مالک جسم و نیروهای جسمانی خود خواهد پنداشت، از این رو حسب میل خود طوری که خواسته باشد آن را استعمال خواهد کرد، اشیایی که در جهان در قلمرو قدرت و تصرف او درآید و انسان‌هایی که تحت اقتدار او واقع گردند، با همه آن‌ها طوری برخورد می‌کند که گویی او مالک بلا متنازع آن‌هاست، یگانه عامل محدودکننده اختیارات و صلاحیت‌های او تنها حدود قوانین طبیعت و موانع و محدودیت‌های ناگزیر زندگی اجتماعی خواهد بود، در ذات خود او چنان احساس اخلاقی، احساس مسئولیت و ذمه‌داری و خوف از بازپرسی شخص دیگری وجود نخواهد داشت که این شتر بی‌مهاری را رام سازد، جایی که موانع خارجی نباشد یا این که او علی‌الرغم این موانع بر فعالیت خود قادر باشد، آنجا اقتضای عقیده فطری او اینست که می‌باید ظالم، خاین، شریر و مفسد باشد، او طبیعتاً مغرض ماده‌پرست و این‌الوقت خواهد بود، هدف زندگی او جز خدمت به خواهشات نفسانی و برآوردن ضروریات حیوانی چیزی بیش نخواهد بود و چیزهایی در نظر او قدر و منزلت خواهند داشت که برای این هدف زندگی او قیمتی داشته باشند، ایجاد این سیرت و کردار در افراد نتیجه طبیعی و منطقی این عقیده است، بدون شک امکان دارد که چنین شخصی بنا بر مصلحت و دوراندیشی همدرد باشد، ایثار پیشه باشد به خاطر فلاح و ترقی ملت خود مساعی پی در پی به خرج دهد و بالاخره شکلی از اخلاق توأم با مسئولیت را در زندگی خود اظهار نماید، اما اگر این روش او را مورد تحلیل و تجزیه قرار دهید برملا خواهد گشت که همه این‌ها در حقیقت غرض توسعه خود غرضی و نفسانیت اوست، او در پیشرفت و ترقی ملت و کشورش پیشرفت و ارتقای خود را می‌بیند از همین رو خواهان ارتقا و پیشرفت آن می‌شود، به همین علت است که چنین شخصی بیش از پیش تنها و تنها یک ناسیونالیست می‌تواند باشد.

خصوصیات جامعه ناشی ازین روش

سپس جامعه‌یی که از افراد دارای این طرز تفکر تشکیل می‌گردد، واجد این خصوصیات امتیازی خواهد بود:

بنیاد و اساس بر حاکمیت انسانی متکی خواهد بود، خواه آن حاکمیت شخصی یا دودمانی باشد یا طبقه‌یی و جمهوری، در هر صورت بلندترین اندیشه اجتماعی‌یی که استقرار می‌یابد تنها تصور و اندیشه دولت مشترکه (Common Wealth) خواهد بود، چنان اشخاص قانون‌سازی درین نظام حضور خواهند داشت که کلیه قوانین را بنا بر خواش و مصلحت تجربوی وضع و تعدیل خواهند کرد و سیاست‌ها از نگاه منفعت‌پرستی و مصلحت‌پرستی نیز وضع و عوض خواهند گردید، در حدود مملکتی اشخاص بر اساس جبر و اکراه پیش خواهند رفت که بیش از همه نیرومند، زرنگ، مکار، کاذب، حيله‌گر، سنگدل و خبیث‌ال‌نفس باشند. سرپرستی جامعه و زمام امور کشور به دست آن‌ها خواهد افتاد و در کتاب قانون آن‌ها نام نیرومندی، حق و نام ناتوانی باطل خواهد بود، تمام نظام تمدن و معاشرت بر اساس نفس‌پرستی استوار خواهد شد، طلب لذات نفس از بند همه قیود اخلاقی آزاد خواهد شد و تمام معیارهای اخلاقی طوری استقرار خواهند یافت که بنا بر آن در حصول لذات ممانعت و مزاحمت کمتری صورت پذیرد.

تهذیب و فرهنگ و ادبیات ازین طرز تفکر متأثر خواهند گشت و عناصر عریانی و شهوانیت در آن به پیش خواهند رفت.

در زندگی اقتصادی گاهی سیستم فئودالیسم بر سر عروج خواهد آمد، گاهی جای آن را نظام کاپیتالیسم اشغال خواهد کرد و گاهی هم کارگران دست به اعتصاب و شورش زده اندیشه‌ها و نظرات خود را بر کرسی می‌نشانند، رشته معیشت هرگز با عدالت پیوند نخواهد یافت، زیرا روش بنیادی و اساسی تک تک افراد این جامعه پیرامون جهان و

سرمایه آن بر این روش استوار خواهد بود که جهان و اشیای موجود آن خوان یغمایی است که او به خاطر استفاده از آن حسب منشاء و حسب موقع آزاد است. بعداً نظامی که بر این تعلیم و تربیت به خاطر آماده ساختن افراد درین جامعه استقرار می یابد مزاج آن نیز با این روش و اندیشه حیات تطابق خواهد داشت، در آن برای هر نسل جدید پیرامون جهان و انسان و حیثیت و مقام انسان در جهان اندیشه‌ی تریزق می گردد که قبلاً بیان کردیم، کلیه معلومات ولو با هر شعبه‌ای از علم که ارتباط داشته باشند به ترتیبی ارایه می شوند که این اندیشه زندگی را در ذهن خود به خود جاگزین سازد و بعد تمام نظام تربیت به طریقی صورت می پذیرد که برای اختیار کردن این روش در زندگی و جذب و تحلیل آن در جامعه مناسب باشد، در باره خصوصیات این گونه تعلیم و تربیت توضیح بیشتری از طرف من لازم نیست چه این تجربه شخصی و ذاتی شماست، زیرا در آموزشگاه‌هایی که شما تعلیم آموخته‌اید همه بر این نظریه استوار اند، گرچه ظاهراً به نام دانشکده اسلامی و دانشگاه مسلم و غیره موسومند.

روشی که هم‌اکنون برای شما تشریح کردم، روشی است مبنی بر جاهلیت محض، نوعیت آن درست به نوعیت روشی می ماند که کودک تنها بر مشاهده حسی اعتماد نموده، و آتش را بازیچه‌ای خوب و پسندیده می پندارد، اختلاف و تفاوت تنها در اینست که در آنجا غلط بودن این مشاهده فوراً از تجربه آشکار می شد چه آن که آتش را بازیچه پنداشته و دست خود را به طرف آن دراز کند به محض تماس دست آتش احساس می کند که سوزنده و خطرناک است، و به مجرد به دست انداختن می گوید که من بازیچه نیستم، اما برعکس درینجا اشتباه مشاهده زمانی بعد نمایان می گردد، و شاید هم برای عده کثیری آشکار نشود، زیرا شعله‌های آن کم حرارت می باشند و فوراً صدمه وارد نمی آرند، بلکه تا قرن‌ها شعله‌ور می باشند تا اگر شخصی برای انتباه گرفتن از تجارب آماده باشد، در زندگی شبانه روزی بنا بر همین نظریه تجربه تلخی از بی ایمانی‌های افراد مظالم حکام بی عدالتی‌های منصفین خود غرضی‌های متمولین و بداخلاقی‌های مردم عام به وی حاصل

می‌شود و به پیمان‌ه‌ وسیعی شراره‌های ناسیونالیزم، امپریالیزم، جنگ و فساد، استعمار و ملت‌کشی ازین نظریه حاصل می‌شود و از بقایای آن این نتیجه استخراج می‌گردد که این رویه‌ایست از جاهلیت، روشی علمی نبوده، زیرا قضاوتی که انسان پیرامون خود و در باره نظام کاینات انجام داده با واقعیت مطابقت ندارد ورنه منجر به این نتایج و خیم نمی‌گردید.

حل دوم

اکنون روش دیگری را مورد پژوهش قرار می‌دهیم، دومین طریق حل مسایل اساسی زندگی عبارت ازین است که توام با مشاهده از قیاس و وهم کار گرفته، پیرامون این مسایل قضاوت انجام گیرد، ازین طریق، سه گونه قضاوت مختلف استخراج می‌گردد و از هر قضاوت آن روش ویژه‌یی به وجود می‌آید:

۱- شرک:

یک قضاوت اینست که این نظام بی‌خدا نیست اما برای آن خدای واحدی (اله یا رب) وجود ندارد، بلکه از طرف پروردگاران متعددی (اله و ارباب) اداره می‌شود، زمام نیروهای مختلف کاینات در دست پروردگاران و خدایان مختلفی است و سعادت و شقاوت، موفقیت و ناکامی، نفع و ضرور انسان بر مهربانی و نامهربانی هستی‌های بی‌شماری منحصر است، کسانی که این قضاوت را دارا اند، آن‌ها سپس از وهم و قیاس‌شان استفاده کرده سعی می‌کنند تا تعیین کنند که نیروهای خدایی در کجا و در دست کی اند، و هر چیزی که در ذهن‌شان تعیین شد آن را به عنوان خدا و پروردگارشان می‌پذیرند.

ویژگی‌های طرز عمل مشرکانه

طرز عملی که انسان، بنابراین قضاوت اختیار می‌کند ویژگی‌های امتیازی آن چنین می‌باشند.

زندگی مملو از اوهام

قبل از همه تمام زندگی آدمی به عنوان آماجگاهی از اوهام درمی‌آید، او بدون ثبوت علمی تنها براساس وهم و خیالش در برابر چیزهای زیادی این قضاوت را انجام می‌دهد که آن اشیا به طور فوق‌الطبیعی اثرات خوب یا بدی بر سرنوشت او دارند، ازینرو او در امید موقوم اثرات خوب و در خوف موهوم اثرات فاسد مبتلا شده و نیروهای زیادی از خود را از طرق نادرست ضایع کرده و به هدر می‌دهد، جایی از مقبره کسی استمداد می‌جوید که این می‌تواند ضرورتاً را مرفوع سازد، جایی بر بتی توکل می‌کند که می‌تواند سرنوشت را تعیین کند، جایی برای کار ساخته و بافته دیگری تپ و تلاش می‌ورزد، جایی از شگون بدی دل شکسته و ناامید می‌شود و جایی بنا بر شگون خوبی کاخ خیالی از توقعاتش را می‌سازد، همه این وهم و خیال تفکر و مساعی او را از جاده تدابیر طبیعی منحرف ساخته و به بیراهه کاملاً غیر طبیعی سوقش می‌دهد.

سلسله لایتنهای آداب و رسوم

ثانیاً: دستور العملی وسیع از عبادت و پرستش نذر و نیاز و رسم‌ها و عنعناتی دیگر بنا بر همین قضاوت وضع می‌گردد که آدمی بنا بر پیچ و تاب درین دستور العمل قسمت اعظمی از سعی و عمل خود را بی‌نتیجه ساخته در مشغولیت‌های دیگر آن را صرف می‌کند.

ابله فریبی

ثالثاً: اشخاصی که به این وهم‌پرستی مشرکانه مبتلا می‌شوند، زمینه مساعدی برای فریفتن آنان توسط اشخاص حيله‌گر و مکار، فراهم می‌گردد. پادشاهی آماده می‌شود و شجره نسب خود را با خورشید و مهتاب و سایر بت‌ها اتصال داده، مردم را به آن متقاعد می‌سازد که ما نیز از جمله خدایانیم و شما بندگان ما اید، متولی‌ای پیدا می‌شود و می‌گوید، آنچه نفع و زیان شما با آن ارتباط دارد در دست ماست و شما از طریق ما می‌توانید به آن‌ها برسید، پیری و راهی به میان می‌آید و با فریب تعویذات، منترها و عملیات دیگر مردم را یقین می‌دهد که این افعال ما حاجت‌های شما را از طریق فوق‌الطبیعی برآورده خواهند کرد، بعداً نسل‌های این اشخاص حيله‌گر و مکار، به شکل دودمان و طبقات مستقلی درمی‌آیند که حقوق امتیازات و اثرات آن‌ها در طول زمان و اعصار افزایش می‌یابند و بر بنیادهای مستحکم و فولادینی استوارتر می‌گردند.

به این ترتیب براساس این عقیده یوغ‌خدایی دودمان‌های شاهی، عهده‌داران مذهبی و پیشوایان روحانی بر گردن‌های توده‌ها مسلط می‌گردد و این خداهای خودساخته آنان را طوری به خدمت خود مکلف می‌گردانند که گویی آن‌ها برای این خدایان حیواناتی شیرده، سواری‌دهنده و باربر هستند.

زندگی ضلالت‌بار

چهارم: این نظریه نه برای علوم و فنون، فلسفه و ادب و تمدن و سیاست بنیاد مستقلی را فراهم می‌کند و نه هدایتی ازین خدایان خیالی برای مردم می‌آورد تا به آن مقید و پابند باشند، ارتباط مردم با این خدایان صرفاً تا این حد محدود می‌باشد که به خاطر حصول مهربانی و اعانت از آن‌ها (خدایان) مراسمی چند از عبودیت را اداء نمایند، البته در مورد امور زندگی باید خاطر نشان ساخت که وضع مقررات و قوانین پیرامون آن و تعیین روش عمل آن کار خود انسان است، بدین ترتیب جامعه مشرک به بیراهه‌هایی سوق داده

می‌شود که ذکر آن را در مبحث جاهلیت محض، به شما ارایه می‌کنم، فرق اصولی بین روش شرک در اخلاق، اعمال، طرز تمدن، سیاست، نظام اقتصادی و علم و ادب با روش جاهلیت محض وجود ندارد.

۲- رهبانیت:

دومین قضاوت که توام با مشاهده با قیاس و وهم یکجا شده انجام می‌یابد این است که این جهان و این وجود جسمانی شکنجه‌گاهی برای انسان است، روح انسان به مثابه محبوس کیفر یافته درین شکنجه‌گاه به بند کشانیده شده است، لذات و خواهشات و تمام آن ضروریاتی که انسان بنا بر همین ارتباط از آن مستفید می‌گردد، در حقیقت طوق و سلاسل این زندان اند، انسان به اندازه‌یی که با این جهان و موجودات آن ارتباط می‌گیرد به همان اندازه در غل و زنجیر این زندان زجر خواهد کشید و مستحق عذاب مزید خواهد گردید. بنابراین، نظریه صورت نجات جز این نیست که انسان با همه این وهم و خیال قطع رابطه کرده، خواهشات را زایل مطالبات نفسانی انکار ورزد و تمام آن عشق و محبت را از قلب بیرون کند که از ارتباط خون و گوشت پدید می‌آید و به وسیله مجاهده‌ها و ریاضت‌ها به این دشمن آشتی‌ناپذیر (یعنی نفس و جسم) طوری شکست و رنج دهد تا نتواند تسلطش را بر روح قایم سازد، بدین ترتیب می‌توان روح را منزله و مطهر گردانید و به مقام بلند و رفیع نجات تکیه زد.

آثار رهبانیت

روشی که ازین قضاوت پدید می‌آید ویژگی‌های آن عبارت اند از:

انفرادیت به جای اجتماعیت

نخست، براساس این قضاوت کلیه تمایلات انسان از اجتماعیت به سوی انفرادیت و از تمدن به طرف بربریت تنزل می‌یابد، او از جهان و زندگی آن روگردان می‌شود و از

مسئولیت‌ها می‌گریزد، تمام زندگی او شکل عدم تعاون و ترک همزیستی را به خود می‌گیرد و اخلاق او بیش از پیش نوعیت منفی (Negative) را اختیار می‌کند.

اشخاص نیک در گوشه خلوت

ثانیاً: براساس این قضاوت، ذوات نیک از امور دنیوی دست برمی‌دارند و به خاطر نجات خویش در گوشه‌های خلوت و عزلت می‌نشینند و کلیه امور دنیوی در دست اشخاص شریر و فاسد می‌افتد.

لقمه چربی برای هر ظالم

ثالثاً: اثر این قضاوت در تمدن تا این حد می‌رسد که در میان این گونه افراد تمایلات افکار مایوسانه اخلاق منفی، غیر تمدنی (Un-social) و برتری انفرادیت پسندانه (Individualistic) پدید می‌آیند، نیروهای عملی آن‌ها رو به سردی می‌گراید، و در مقابل ظالمان و جباران حیثیت یک لقمه چرب و لذیذ را پیدا می‌کنند و هر حکومت مستبدی می‌تواند به اسانی آن‌ها را تحت تسلط خود درآورد، در حقیقت این نظریه برای رام‌ساختن و ذلیل (Tame) کردن مردم در مقابل ستمگران تأثیری همانند سحر و افسون دارد.

نبرد با فطرت انسانی

در وهله چهارم نبردی مستقل بین فطرت انسانی و این نظریه راهبانه در می‌گیرد و اکثراً فطرت انسانی در مقابل آن مغلوب می‌گردد و پس از آن که متحمل شکست گردید، به خاطر مکتوم‌ساختن ناتوانی‌اش به دامن حيله‌ها و نیرنگ‌ها پناه می‌برد روی همین علت جایی عقیده کفاره ایجاد می‌گردد، جایی بساط حيله و نیرنگ عشق مجازی را برپا می‌سازد و در جایی دیگر در عقب پرده ترک دنیا، به چنان دنیاپرستی متوسل می‌گردد که در مقابلش دنیاپرست نیز رنگ می‌بازد.

۳- همه اوست

قضاوت سوم که از آمیزش مشاهده و قیاس پدید می‌آید اینست که انسان و تمام اشیای کاینات به جای خود غیر حقیقی اند و وجود مستقلی ندارند، در حقیقت یک وجود وسیله ظهور همه این اشیا است و آن در همه این‌ها فعالیت می‌کند، صورت‌های متعددی از این نظریه در تفصیلات وجود دارند اما قدر مشترک آن در کلیه این تفصیلات یکی است و آن هم این که تمام موجودات ظهور یک وجود خارجی هستند که در حقیقت اصل وجود همان است و افزوده بر آن چیزی دیگر وجود ندارد.

روشی که انسان بنابراین نظریه در پیش می‌گیرد آنست که او در باره وجود خود در شرک و تردید مبتلا می‌شود تا چه رسد به این که مصدر کار و خدمتی شود، او خود را بازیچه‌ای بیش نمی‌پندارد که در دست دیگران رقصانیده می‌شود یا این که چیز دیگری در او می‌رقصد، وی در مستی تخیلات خود را فراموش می‌کند که گویا نه هدفی از زندگی در پیش دارد و نه راه عملی. او می‌اندیشد که من خود چیزی نیستم و نه کاری را به دوش دارم و نه کاری از من ساخته است، در حقیقت آن وجود کلی‌یی که در من و در تمام کاینات سرایت کرده است و از ازل تا ابد در تداوم است، همه امور متعلق به اوست و همه کارها را آن اجراء می‌کند، اگر او مکمل باشد، من نیز مکلم، پس کوشش و مساعی برای چه؟ و او اگر به خاطر اکمال خود در جد و جهد است پس با جنبش جهانی‌یی که او به سوی کمال در حرکت است، من نیز در پهلوی آن به عنوان جزیی از آن حرکت خواهم کرد من جزء هستم، من چه می‌دانم که فردا به کجا خواهد رفت و می‌خواهد یکجا می‌رود؟

نتایج عملی این طرز تفکر خیلی به نزدیک به آن نتیجه‌ای است که هم‌اکنون ضمن نظریه راهبانه بیان داشتم و حتی بسا اوقات طرز عمل اختیارکنندگان این قضاوت با روش کسانی درهم می‌آمیزد که نظریه جاهلیت محض را اختیار می‌کنند، زیرا این‌ها لگام خود

را به دست خواهشات نفسانی می‌سپارند و بعد راه این خواهشات نفسانی را بدون تکلف دنبال می‌کنند، گویا وجود رونده کل است نه وجود وی.

این سه نظریه مانند نظریه نخست، نظریات جاهلی اند و بنا بر آن روش‌هایی که از آن‌ها پدید می‌آیند نیز روش‌های جاهلی اند، یرا که قبل از همه هیچ نظری ازین نظریه‌ها بر ثبوت علمی‌یی استوار نبوده، بلکه تنها براساس بنیادهای خیالی و قیاسی استوار شده‌اند. دوم این که ضد واقعیت بودن آن‌ها از تجارب ثابت می‌شود، اگر روشی از این روش‌ها نیز با واقعیت مطابقت می‌داشت پس از عمل کردن آن نتایج و خیمی در تجارب پدید نمی‌آمد، همانطور که مشاهده کرده‌اید هر خوردنی را که آدمی صرف کند و تکلیف معده برایش عاید گردد، پس ازین تجربه چنین نتیجه گرفته می‌شود که در حقیقت این غذا با ساخت و طبیعت معده متضاد بوده و با آن مطابقت ندارد، و عیناً به همین ترتیب این حقیقت وجود دارد که از برگزیدن نظریات شرک، رهبانیت و وجودیت، صدمه‌یی بزرگ به حیثیت مجموعی انسان وارد می‌آید، پس این نیز ثبوت این امر است که هیچ نظری از آن نظریات با حقیقت و واقعیت مطابقت ندارد.

حل سوم: اسلام

اکنون ما صورت سوم را بررسی می‌کنیم که آخرین صورت انجام قضاوت پیرامون تمام این مسایل اساسی زندگی می‌باشد و آن عبارت است از روش حل مسایل زندگی که پیامبران آن را تجویز کرده و باید مورد پذیرش واقع گردد.

مثال این طریق درست چنین است که شما در منطقه بیگانه‌ای باشید که در باره آن منطقه آگاهی و معلوماتی نداشته باشید پس از شخص دیگری طالب معلومات می‌شوید و به رهنمونی وی از آن منطقه دیدن می‌کنید، اگر چنین وضعی پیش آمد شما می‌باید قبل از همه در صدد شخصی باشید که مدعی‌اشنایی به امور مربوطه است، سپس شما روی قرآینی ازین امر اطمینان حاصل می‌کنید که شخص موصوف قابل اعتماد است یا خیر. پس ازین شما به راهنمایی وی مصروف باز دید می‌شوید، و هنگامی که با تجربه ثابت

شد که از عملی که مطابق معلومات فراهم کرده او انجام داده‌اید، نتیجه بدی به دست نیاورده‌اید، پس وی مورد اطمینان کامل شما قرار می‌گیرد و معلومات و توضیحاتی که وی ارایه کرده کاملاً حقیق دارد، این طریقیست علمی و اگر روش علمی دیگری در میان نباشد پس این هم روش درستی می‌تواند برای اتخاذ تصمیم باشد.

اکنون توجه کنید، دنیا برای شما منطقه‌ایست ناشناخته شما اطلاعی ندارید که حقیقت آن چیست؟ نظم آن چگونه است، این بنگاه روی چه قانونی در حرکت است و شما در آن چه حیثیتی را دارا اید، و درینجا برای شما چه روشی مناسب‌تر است؟ شما قبلاً چنین قضاوت کردید که آنچه در ظاهر امر به نظر رسید، حقیقت اصیل همان است و شما این قضاوت‌تان را به منصبه اجرا گذاردید، اما نتیجه آن وارونه شد سپس براساس قیاس و گمان قضاوت‌های مختلفی را انجام دادید و هریک آن را در صحنه عمل پیاده ساخته مشاهده کردید اما به هر صورت نتیجه همه آن قضاوت‌ها نادرست بود، پس از آن آخرین صورت آنست که شما باید به طرف پیامبران رجوع کنید، این‌ها ادعای آگاهی کامل می‌کنند اگر وضع آنان را مورد پژوهش قرار دهیم چنین نتیجه می‌گیریم که آن‌ها انسان‌هایی بی‌نهایت بی‌غرض، امین، نیک، بی‌طرف و اشخاصی دارای فکر عالی هستند، لهذا زمینه وسیعی برای اعتماد بر آن‌ها در نظر ابتدایی موجود است اکنون تنها این را باید بررسی کنید که معلومات و توضیحاتی که آن‌ها پیرامون جهان و حیثیت شما در جهان ارایه می‌کنند تا چه حدی موثر است، و برعلیه آن چه ثبوت عملی وجود دارد و روشی که در جهان مطابق راهنمایی آن‌ها اتخاذ می‌گردد چگونه در تجربه ثابت شده است؟ اگر پاسخ این سه پرسش در نتیجه تحقیق اطمینان بخش بود می‌باید به راهنمایی آنان ایمان آورد و روشی را در زندگی اختیار کرد که با نظریه آن‌ها تطابق داشته باشد.

همانطور که قبلاً خاطر نشان ساختم این روش در برابر روش‌های قبلی جاهلیت روشی است علمی، و اگر آدمی در مقابل این علم سر تسلیم فرود آورده، خود سری و

تمرد و خودرایی را کنار گذاشته ازین علم مطابعت کند و روش خود را پابند حدودی سازد که این علم آن را وضع کرده پس نام چنین روشی «طرق اسلام» است.

نظریه پیامبران در باره کاینات و انسان

پیامبران می‌گویند:

حاکمیت خداوند

هست و بود تمام این عالم که در دور و اطراف انسان گسترانیده شده و انسان نیز جزئی از آنست، حادثه اتفاقی نبوده، بلکه نظامی است منظم و دارای مقررات و خداوند آن را آفریده است، این ملکیت او است و نیز او حاکم واحد این نظام است، این نظام کلی (Totalitarian System) است که تمام اختیارات درید قدرت مرکزی منحصر است امور این نظام را جز آن مقتدر اعلی، کسی دیگری نمی‌تواند انجام دهد، کلیه نیروهایی که در نظام عالم فعالیت دارند تحت حکم او سرباز زند یا بدون اذن او اجازه وی به رضای خود حرکتی را انجام دهد، درین سیستم جهانی و همه گیر جایی برای خود مختاری (Independence) و غیر ذمه‌داری (Irresponsibility) نیست و طبیعتاً نباید باشد.

محکومیت انسان

انسان درینجا رعیت آفریده شده (Born Subject) است و رعیت بودن به رضای وی مربوط و منحصر نیست، بلکه او تنها رعیتی آفریده شده و جز رعیت بودن چیز دیگری ازو امکان ندارد، لهذا او خود وضع کردن طریق زندگی و تجویز کردن وظیفه خود را در صلاحیت ندارد.

او مالک چیزی نیست تا قانون تصرف در ملکیت خود را وضع کند، جسم او و همه نیروهای او ملکیت خداوند و عطیه او است، لهذا انسان حق استعمال آن را مطابق میل و

رضای خود ندارد، بلکه مطابق رضای ذاتی که این نیروها را به او ارزانی داشته باید آن را صرف کند.

بدین ترتیب همه پدیده‌هایی که در دور و اطراف آن در جهان وجود دارند، زمین، حیوانات، آب، نباتات، معدنیات و غیره - همه و همه ملکیت خداوند است و انسان مالک آن‌ها نیست، لهذا انسان حق تصرف را مطابق رضای خود بر آن ندارد، بلکه او باید در مقابل این پدیده‌ها مطابق قانونی رفتار کند که از طرف مالکی حقیقی آن وضع گردیده است.

به این ترتیب تمام انسان‌هایی که بر روی زمین به سر می‌برند و آنانی که زندگی‌شان با همدیگر وابسته است، رعیت خداوند به شمار می‌آیند لهذا حق ندارند که در مورد کیفیت و کمیت روابط و مابین خود اصول و مقرراتی را وضع کنند، بلکه همه تعلقات روابط مبنی بر قانون وضع شده خداوند باید استوار باشند.

البته در پاسخ این که قانون خدا چیست؟ پیامبران گفته‌اند: وسیله‌ی که بنا بر آن ما حقیقت شما و جهان را به شما تشریح کرده‌ایم، براساس همین وسیله قانون خداوند برای مان روشن و هویدا شده است، خداوند خود این علم را به ما ارزانی داشته و ما را به این امر مامور ساخته تا این علم را به شما برسانیم، پس شما بر ما اعتماد کنید، ما را به حیث نمایندگان مالک‌تان بشناسید و قانون مستند او را از ما بپذیرید.

حدود عمل

سپس پیامبران برای مان می‌گویند که شما در ظاهر امر مشاهده می‌کنید که همه امور سلطنت عالم با نظم و دسپلین خاصی در جریان است اما با آن هم نه پادشاهی به نظر می‌رسد و نه کار پردازد و نماینده وی دیده می‌شود و از همین جاست که شما نوعی خود مختاری را در خویشتن احساس می‌کنید، مبنی بر این که هر طوریکه بخواهید به همان نحو عمل می‌کنید، روش مالکانه را نیز می‌توانید در پیش گیرید و علاوه از مالک اصلی در مقابل دیگران نیز سر اطاعت و بندگی را فرود می‌آرید، به هر صورت رزق و

روزی به شما داده می‌شود، وسایل کار برای تان فراهم می‌گردد و علی‌الفور به کیفر تمرد و بغاوت تان نمی‌رسید، همه‌ی این‌ها تنها به خاطر آزمایش شماست، به این خاطر که عقل، قوت استنباط و قوت انتخاب به شما داده شده، از اینرو مالک خود و نظام سلطنت خود را از نظارش‌ها پنهان نموده است، او می‌خواهد شما را تحت آزمون قرار دهد که شما چگونه از استعدادها و نیروهایتان استفاده می‌کنید. او برای تان عقل و دانش آزادی انتخاب (Freedom of Choice) و نوعی از خود مختاری (Autonomy) عطا کرده، رهایتان کرده است. اکنون اگر شما حیثیت رعیت بودن تان را درک کنید و به رضا و رغبت خویش این حیثیت و مقام را حفظ کنید، بدون این که جبر و ستمی بر شما در ماندن تان برین وضع وارد آید، پس از آزمون مالک تان موفق و کامگار بیرون خواهید آمد، و اگر حیثیت رعیت بودن تان را درک نکنید و یا این که با وجود درک کردن آن روش باغیانانه و متمرده را در پیش گیرید در آزمون تان ناکام خواهید شد، به خاطر این آزمون صلاحیت‌هایی به شما درین گیتی داده شده و چیزها بی‌شماری در دسترس تان گذاشته شده و به شما تا آخر عمرتان مهلت داده شده است.

دنیا آزمون گاهیست

بعد ازین پیامبران برای مان می‌گویند که زندگی دنیوی مهلتی برای آزمون است لهذا درینجا نه حسابیست، نه جزا و سزایی^(۱) هرچه درینجا داده می‌شود لازم نیست که آن

۱- درین مورد این مطلب را به وجه احسن باید در ذهن داشته باشید که در عالمی که هم اکنون ما در آن قراء داریم در حقیقت عالم طبیعی است نه عالم اخلاقی. قوانینی که نظام فعلی کاینات بر آن می‌چرخد عبارت از قوانین اخلاقی نبوده، بلکه قوانین طبیعی‌اند. ازینرو نتایج اخلاقی اعمال در نظام فعلی کاینات دقیقاً نمی‌تواند مرتب شوند، اگر این نتایج بتواند مرتب شوند تنها تا حدودی امکان دارد که قوانین طبیعی برای آن زمینه مرتب شدن را فراهم سازد، ورنه جایی که قوانین طبیعی برای ظهور آن سازگار نباشد، ظهور آن کاریست محال. مثلاً اگر شخصی، کسی دیگر را به قتل رساند، نتیجه اخلاقی این فعل مربوط است به امری که قوانین طبیعی، در سراغ کردن آن، ثبوت جرم بر او و

انعامی در مقابل عمل شایسته‌یی باشد. آن مظهر رضا و خوشنودی خداوند نیست و یا این که هرچه شما انجام می‌دهید درست و شایسته است، بلکه در حقیقت همه این‌ها تنها وسایل آزمون و امتحان‌اند. مال، سرمایه، فرزندان زمام حکومت و وسایل زندگی همه و همه وسایلی است برای امتحان و آزمودن شما تا کیفیت استفاده‌تان را از آن نشان دهید و استعداد شایسته یا ناشایسته‌تان را ابراز کنید، بدین ترتیب ناراحتی‌ها، خسارات، مصایب و آسیب که وارد می‌آید آن نیز لازماً کیفر عمل ناشایسته‌یی نیست، بلکه برخی از آن‌ها تحت قانون طبیعت نتایج ظهور خود به خودی آن‌هاست^(۱). برخی بنا بر آزمایش وارد می‌آیند^(۲) و بعضی دیگر به این علت به وجود می‌آیند که روشی که شما برخلاف حقیقت آن را در پیش گرفته‌اید خواه ناخواه ضربه‌یی را بر شما وارد می‌آورد^(۳) به هر

انفاذ جزای اخلاقی بر او، معاون و مددگار باشد یا نه. اگر معاون و مددگار نباشد نتیجه اخلاقی دیگری هرگز مرتب نخواهد شد و اگر سازگاری نیز نماید با آن هم نتایج مکمل اخلاقی نمی‌تواند مرتب شود، زیرا قتل کردن قاتل به عوض مقتول، نتیجه اکمل اخلاقی فعل ارتكابی او نیست. ازینرو این جهانی محل مجازات و کیفر نیست و نمی‌تواند باشد، برای این کار نظامی در آن عالم وجود دارد که برخلاف نظام عالم فعلی، قوانین حاکم، قوانین اخلاقی هستند و قوانین طبیعی محض حیثیت خادم آن را دارند.

۱- مثلاً مبتلاشدن زناکار به مرض، کیفر اخلاقی گناه ارتكابی نمی‌تواند باشد، بلکه نتیجه طبیعی آنست، اگر او در تداوی‌اش موفق شود از مریضی نجات می‌یابد اما از جزای اخلاقی نمی‌تواند نجات یابد، اگر توبه کند از کیفر اخلاقی نجات خواهد یافت اما مریضی رفع نخواهد شد.

۲- مثلاً مبتلاشدن شخصی به افلاس، آزمایشی است درین امر برای او تا دیده شود که او در راه رفع ضروریات خود ذرایع و وسایل ناجایزی را به کار می‌اندازد یا این که وسایل جایز و پسندیده را مورد استفاده قرار می‌دهد و همچنان ثابت قدم می‌ماند. در مقابل هجوم مصایب بر حق‌پرستی استوار می‌گردد یا این که مضطرب شده در مقابل باطل تسلیم می‌گردد.

۳- یعنی هنگامی که انسان این جهان را بی‌خدا و خود را آزاده و خود مختار تلقی کند و به فعالیت ادامه دهد در حالی که نه جهان بی‌خداست و نه انسان آزاده و خود مختار. ازینرو نسبت عمل خلاف امر

صورت این جهان مقام و آستانه مجازات نبوده، بلکه آزمون‌گاهی بیش نیست نتایجی که درینجا به ظهور می‌رسند، معیار و ملاک عمل شایسته و ناشایسته، پسندیده یا ناپسندیده قابل ترک یا قابل اخذ نیست، معیار واقعی نتایج آخرت است، پس از ختم زندگی محدود این دنیا، زندگی دیگریست که تمام کارنامه‌های تان مورد بررسی قرار گرفته فیصله صورت می‌گیرد تا هویدا گردد که ازین آزمون موفق به در شده‌اید یا این که با ناکامی مواجه شده‌اید، و چیزی که کامیابی و ناکامی در آن جا را در انحصار دارد اینست که اولاً با استعمال درست قوت نظر و استدلال حقیقی بودن الله تعالی به حیث حاکم کل و حقیقی بودن تعلیم و هدایت وارده از جانب خداوند را شناخته‌اید یا خیر. و ثانیاً پس از شناخت و درک این حقیقت با وجود آزادی انتخاب شما با رضا و رغبت در مقابل حاکمیت خداوند و حکم شرعی او سر تسلیم را فرود آورده‌اید یا خیر.

انتقاد در نظریه اسلامی

نظریه علمی

نظریه‌یی که پیرامون جهان و انسان، پیامبران ارایه داشته‌اند نظریه مکملی است که کلیه اجزای آن ربطی منطقی دارند، جزئی با جز دوم متناقض نمی‌باشد، براساس این نظریه می‌توان توجیهی کامل از تمام واقعات عالم و تعبیر درستی از تمام آثار کاینات به دست آورد، چیزی در مشاهدات و تجارب دیده نخواهد شد که توجیه آن از توان این نظریه بیرون باشد لهذا این یک نظریه علمی (Scientific Theory) است، تعریفی که از «نظریه علمی» صورت می‌گیرد نیز بر آن صدق می‌کند.

واقعی طبعاً متحمل تکلیف و رنج می‌گردد، مثال آن چنین است که آتش را بازیچه پنداشته به آن دست‌درازی نمایید پس طبعاً دستتان می‌سوزد، زیرا روشی خلاف امر واقعی را در پیش گرفته‌اید.

از طرف دیگر چنان مشاهده یا نظریه‌یی تا امروز به وجود نیامدی که این نظریه را شکست دهد لهذا این نظریه همچنان پا برجاست. و جزء نظریات شکست‌خورده نمی‌تواند به شمار آید^(۱).

همچنان مشاهده‌یی که ما از نظام عالم به عمل آورده‌ایم براساس آنف این نظریه نهایت اغلب (Most Probable) به نظر می‌رسد، نظم عالی و نافع‌ی که در کاینات وجود دارد، با دیدن آن این گفته که آن را ناظمی است، کاملاً قرین دانش است نسبت به این گفته که ناظمی برای آن وجود ندارد، همچنان با مشاهده این نظم این نتیجه معقول برمی‌آید که این نظامیست مرکزی و یک مختار کل از آن حفاظت و حراست می‌کند، نسبت به این که این نظام غیر مرکزیت که تحت ناظران متعددی می‌چرخد، هکذا شان حکمتی که درین نظام کاینات به طور علنی محسوس می‌گردد از مشاهده آن بر این قضاوت صحه می‌گذارد که این نظامیست با هدف، نسبت به این قضاوت که هدفی ندارد و تنها بازی کودکانه‌ای است.

سپس هنگامی که این حیثیت را بررسی کنیم اگر این نظام کاینات واقعاً یک سلطنت است و انسان نیز جزئی از این نظامیست پس این نیز کاملاً معقول است که انسان درین نظام جایی برای خود مختاری و غیر ذمه‌داری نباید داشته باشد و مقام درست و شایسته آن تنها رعیت‌بودن است و بس. براساس همین حقایق این نظریه برای مان نظریه‌ای کاملاً معقول (Most Reasonable) جلوه می‌کند.

۱- مخالفت نظریات علمی هیچ عصری دال برین مطلب نیست که این نظریه باطل شده است. نظریه علمی را تنها حقایق (Facts) می‌تواند شکست دهد نه نظریات لهذا تا وقتی که گفته نشود اندیشه کاینات و انسان ارایه شده پیامبران، حقیقت ثابت شده را غلط ثابت ساخته، محسوب‌کردن آن در جزء نظریات پوسیده، ادعایی کاملاً غیر علمی و متعصبانه می‌باشند.

نظریه قابل عمل

بعداً هنگامی که از دیدگاه عملی می‌نگریم ثابت خواهد شد که این نظریه‌ایست کاملاً قابل عمل (Practicable) و پروژه کاملی از زندگی با تمام تفصیلات خود بر این نظریه مبتنی می‌باشد، بنیادی مستقل برای علوم و فنون، ادب و هنر، سیاست و نظم کشوری، صلح و جنگ، تعلقات و ارتباطات بین المللی و بالاخر برای همه شئون زندگی و برای هر ضرورت فراهم می‌کند و ضرورتی برای منحرف شدن و بیرون رفتن انسان از این نظریه دیده نمی‌شود.

نتایج نظریه اسلامی

اکنون ایجاب می‌کند تا بدانیم که چه روشی براساس این نظریه در جهان پدید می‌آید و چه نتایجی در قبال دارد؟

در زندگی انفرادی

این نظریه در زندگی انفرادی برعکس سایر نظریات جاهلانه، روشی کاملاً مسئولانه و مبتنی بر انضباط (Disciplined) را ایجاد می‌کند، مفهوم ایمان داشتن بر این نظریه اینست که آدمی جسم خود و نیروهای آن را دنیا و همه پدیده‌های آن را ملکیت شخصی خود نه پنداشته و آن را آزادانه و خود مختارانه استعمال نکند، بلکه همه آن را ملکیت خداوند پنداشته و در حدود قوانین او تعالی از آن استفاده کند، هرچه ما حاصل آنست به حیث امانت خداوند نگهداری کرده با این عقیده در آن دخل و تصرف کند که من حسابده این امانتم و حساب نیز به کسی می‌دهم که از نظرش نه تنها افعال من، بلکه اراده و تصمیم نهانی قلب من نیز پوشیده نیست. آشکار است که چنین شخصی در هر حال پایبند یک قانون خواهد بود، او در بندگی خواهشات هرگز شکل شتر بی مهار را به خود نمی‌گیرد، او خاین و ستمگر نمی‌شود، سیرت او مورد اعتماد کامل می‌تواند قرار گیرد، او

برای پابندی و اطاعت از قانون احتیاجی به تهدید و هشدار خارجی ندارد، او در درون نفس خود یک نظم کامل اخلاقی ایجاد می‌کند که او را در مواقعی بر راستی و حق پا برجا و ثابت قدم نگه می‌دارد که خطری از بازپرسی نیروی دنیوی در میان نباشد، این خوف از خدا و احساس امانت چیز است که بدون آن برای فراهم کردن اشخاص و افراد قابل اعتماد برای جامعه، وسیله دیگری در تصور نمی‌آید.

مزید بر آن این نظریه آدمی را نه تنها، فرزند سعی و کوشش بار می‌آرد، بلکه سعی و کوشش وی را به جای خود غرضی، نفس پرستی یا ملت پرستی به سوی حق پرستی و مقاصد و الای اخلاقی سوق می‌دهد، شخصی که در باره خود چنین قضاوت کند که من بدون هدف در جهان آفریده نشده‌ام، بلکه خداوند مرا به خاطر انجام خدمت فرستاده است و زندگی‌ام تنها برای خود و برای سایر متعلقین من محدود نیست، بلکه متحصر به خدمتی است که رضای خداوند در آن مضمحل باشد و مرا بدون بازپرسی رها نخواهد کرد، بلکه حساب هر ذره از اعمالم از من پرسیده خواهد شد که من وقت خود را و نیروها و استعدادم را تا چه حد و چگونه استعمال کرده‌ام، جز این شخص کسی دیگر کوشش کننده نتیجه خیز و کوشای سالم نمی‌تواند باشد، لهذا این نظریه چنین افراد بهتری را تربیت می‌کند که تصور رویه انفرادی بهتر از آنها، کاریست مشکل.

در زندگی اجتماعی

اکنون نظری به جنبه اجتماعی بیفکنید:

قبل از همه این نظریه اساس جامعه انسانی را دگرگون می‌سازد، روی این نظریه تمام افراد رعیت خداوند اند، از نگاه رعیت بودن حقوق حیثیت و مواقع همه یکسان است، برای هیچ شخص هیچ خاندان هیچ طبقه و هیچ نسل، نه برتری و فوقیتی بر سایر انسان‌هاست و نه حقوق امتیازی بیشتر. بدین ترتیب ریشه‌های حاکمیت و فضیلت انسان بر انسان از بیخ و بن کنده می‌شوند و تمام مفاسد ناشی از پادشاهی، جاگرداری نوابی (Aristocracy) بر همنیت، پاپائیزم و آمریت یکسره از بین می‌رود، همچنان تعصبات

قبیلوی، نژادی، وطنی و رنگ نیز محو و نابود می‌گردد که وجود آن باعث خونریزی‌های بیشتری در جهان شده است، براساس این نظریه زمین در ملکیت خداوند است، تمام انسان‌ها ذریت آدم و رعیت خداوند اند. اساس فضیلت بر نژاد و نسل، مال و دولت، سرخی و سپیدی رنگ استوار نبوده، بلکه طهارت اخلاق و خوف از خدا می‌هراسد و عمل اصلاح و تقوی می‌کند، افضل‌ترین و برترین همگان است.

بدین ترتیب زیر بنای امتیاز و تبعیض و ربط و تعلق بین انسان و انسان به طور اساسی و ازگون می‌گردد، آنچه را انسان از بد و خلقت خود به حیث زیر بنای اجتماع و افتراق قبول کرده، همه آن‌ها انسانیت را به حصص بی‌شماری منقسم ساخته و در میان هر حصه دیوارهای عبور ناپذیری اعمار کرده است، زیرا که نژاد یا وطن یا ملیت یا رنگ چیزهایی نیستند که آدمی را بتوانند تبدیل کنند و از یک گروه به گروه دیگری منتقل کنند، برعکس آن این نظریه زیر بنای اجتماع و افتراق بین انسان و انسان را به بندگی خدا و پیروی از قانون او تعالی استوار ساخته است، آنانی که بندگی مخلوقات را ترک کرده، به سوی بندگی خدا بشتابند و قانون خدا را به عنوان قانون واحد زندگی‌شان بپذیرند، همه آن‌ها در یک جماعت‌اند و آنانی که این روش را اختیار نکنند جماعت متقابل‌اند. بدین ترتیب همه اختلافات از بین رفته، اختلاف واحدی به جا می‌ماند که آن هم قابل عبور است، زیرا برای هر شخص زمینه عوض کردن عقیده و طرز زندگی‌اش مساعد است و می‌تواند از جماعتی به جماعت دیگر پناه برد، به همین ترتیب اگر ایجاد اخوت و برادری جهانی و بین‌المللی امکان‌پذیر است تنها براساس این نظریه است که می‌تواند شکل گیرد، تمام نظریه‌های دیگر به خاطر در هم‌پاشیدن انسانیت اند نه برای تجمع و وحدت آن.

حاکمیت خداوند

جامعه‌یی که پس از این همه اصلاحات، براساس این نظریه بنا می‌شود. روح، ذهنیت و ترکیب اجتماعی (Structure Social) آن کاملاً دگرگون می‌شود چه حکومت‌کردن در

آن براساس حاکمیت انسان استوار نبوده، بلکه بر حاکمیت خدا مبتنی است^(۱). حکومت حق خداست، قانون برای خداست، انسان تنها به حیث نماینده و جانشین خدا ایفای خدمت می‌کند، این عقیده قبل از همه تمام مفسد ناشی از حکومت انسان بر انسان و قانون‌گذاری انسان را از بین می‌برد، سپس فرق اساسی‌یی که بنا بر تاسیس حکومت مبتنی بر این نظریه واقع می‌گردد عبارت ازینست که تمام نظام حکومت، روح عبادت و تقوی را پخش می‌کند راعی و رعیت هر دو می‌دانند که در پرتو حکومت خداوند قرار دارند و ارتباطشان مستقیماً با خدائست عالم الغیب و شهاده. تادیه‌کننده مالیات با درک این حقیقت مالیات را می‌پردازد که او به خداوند مالیات می‌دهد و اخذکننده و مصرف‌کننده آن با علم بر این حقیقت کار می‌کند که این مال از آن خداست و ما به حیث امین ایفای خدمت می‌کنیم، از سرباز گرفته تا قاضی و استاندار هر کارمند و مأمور حکومت وظیفه محوله‌اش را توأم با داشتن این عقیده انجام می‌دهد، و براساس آن ادای نماز می‌کند، هر دو کار متذکره برای او عبادتی یکسان‌اند و هر دو مستلزم همان روح تقوی و خشیت‌اند. افراد کشور اشخاصی را که برای انجام نیابت خداوند برمی‌گزینند، صفتی که قبل از هر چیز در آنها جستجو می‌کنند تنها و تنها صفت خوف از خدا و امانت و صداقت است. بدین ترتیب اشخاصی به صحنه می‌آیند و مسئولیت‌ها به افرادی داده می‌شوند که حایز اخلاق بهتر در جامعه باشند.

این نظریه در تمدن و معاشرت نیز روح تقوی و طهارت اخلاق را پخش می‌کند، در آن عوض نفس‌پرستی، خداپرستی ایجاد می‌گردد، واسطه خداوند بین انسان و انسان حایل می‌شود و همه ارتباطات و معاملات بر وفق قانون الهی منضبط و منظم می‌گردد، این قانون توسط ذاتی وضع گردیده که از همه خواهشات نفسانی و اغراض ذاتی مبری بود و حکیم و علیم است ازینرو در آن روزنه هر فتنه و جاده هر ظلم و استبداد مسدود

۱- برای تفصیلات بیشتر ملاحظه شود به «نظریه سیاسی اسلام».

گردیده و رعایت همه جوانب فطرت انسانی و همه ضروریات آن در نظر گرفته شده است.

درینجا فرصت مساعد نیست تا کروکی کامل آن عمارت اجتماعی را که برین نظریه مبتنی است به شما ارایه دارم، اما آنچه را بیان داشتم شما خود می‌توانید در نظر گیرید که نظریه‌یی که پیامبران پیرامون کاینات و انسان تقدیم داشته‌اند، چه روشی را در قبال دارد و نتایج آن چگونه است و چه رلی را بازی می‌کند، و همچنان مطلب نیز به این منحصر نیست که این تا بلویی است خیالی بر روی کاغذ، بلکه نظام اجتماعی و حکومتی مبتنی بر این نظریه در تاریخ پایه‌گذاری شده و تاریخ گواه است، افرادی که براساس این نظریه پرورش یافته‌اند، نه افرادی بهتر از آن‌ها بر روی زمین دیده شده و نه حکومتی پیشرفته‌تر از آن رحمتی برای انسان ثابت شده است، احساس مسئولیت اخلاقی در بین افراد آن تا سرحدی بلند رفته بود که یک زن صحرايي بنا بر جرم زنا حامله می‌گردد، او می‌داند که کیفر این جرم برای من همانقدر هولناک است که سنگ باران. اما با آن هم حاضر می‌شود و درخواست می‌کند تا به کیفر عمل خود برسد، به او گفته می‌شود که تا بعد از وضع حمل حاضر شود و بدون عهدنامه و ضمانت‌نامه‌یی رها می‌شود، بعد از وضع حمل او بار دیگر از صحرا می‌آید و خواهان مجازات خود می‌گردد، به او گفته می‌شود که به کودک خود شیر بدهد و هنگامی که مدت شیرخواری به اتمام رسید برگردد. سپس او به صحرا مراجعت می‌کند بدون آن که پولیس یا ژاندارم و یا مأموری مراقب بوده و در تعقیب وی باشد، پس از پایان مدت رضاعت باز می‌آید و التجا می‌کند تا به او مجازات داده، از گناهی مطهرش سازند که از و سر زده است، او سنگ‌باران می‌شود و هنگامی که جان می‌دهد در باره وی دعای مغفرت صورت می‌گیرد و هنگامی که تصادفاً از زبان شخصی این جمله بیرون می‌شود که چه زن بی‌حیائی بود، در پاسخ فرموده می‌شود که: «قسم به خدا! او توبه‌یی ورزیده بود که اگر اخذکننده محصول ناجایز چنین توبه می‌کرد مورد عفو قرار می‌گرفت». این بود حال افراد آن جامعه و حال حکومتی که عایداتش سر

به میلیون‌ها می‌زد، حکومتی که گنجینه‌هایش از سرمایه‌های ایران، سوریه و مصر معمور بود، رئیس آن حکومت در ماه تنها صد و پنجاه روپیه حقوق داشت و در افراد کشورش چنین اشخاصی به ندرت دیده می‌شد که مستحق خیر و خیرات باشند.

پس ازین تجربه بازهم اگر کسی برین مطمئن نشده باشد که نظریه‌یی که پیامبران حقیقت نظام کاینات و حیثیت انسان در آن تقدیم داشته بر حق است به خاطر اطمینان وی صورت دیگری امکان‌پذیر نمی‌باشد، زیرا نمی‌تواند خدا فرشته‌ها و زندگی آخرت را مستقیماً به چشم بنگرد، جایی که مشاهده امکان‌پذیر نباشد در آنجا بدون تجربه معیار دیگری برای صحت وجود ندارد، به طور مثال اگر پزشکی حین معاینه بیماری نتواند مشاهده کند که در سیستم چه نقصی به وجود آمده، داروهای مختلفی را به او تجویز می‌کند، هر داورى که درین اتاق تاریک به هدف خورد و باعث رفع مرض گردید، دال برین حقیقت است که این داروی در رفع مرض مفید واقع شده است. بدین ترتیب هنگامی که نابسامانی‌های زندگی انسانی توسط نظریه دیگری سر و سامان نیابد و تنها براساس نظریه پیامبران انسجام و هماهنگی یابد این هم دلیل بر آنست که این نظریه با حقیقت، مطابقت تمام دارد و در حقیقت همه این کاینات سلطنت خداوند است و واقعاً پس ازین زندگی حیات دیگرست که در آن انسان حساب کارنامه حیات دنیوی خود را پس می‌دهد.

(پایان)

«این مقاله در روز ۴ حوت / اسفند سال ۱۳۱۹ هـ ش مطابق ۲۳ فیروری
۱۹۴۱ بنا به دعوت شورای اسلامیات دانشگاه اسلامی پشاور (اسلامیه
کالج) قرائت گردیده بود».